

# پاران پیامبر

(۵)

## عمار یاسر

درد فراوان مابروان تابناک سالخورده دلاوری که در راه نشر حق و فضیلت آنی از پای ننشست ، و هیچگاه دست ارادت بستمگران نداد ، درد بر عمار یاسر که در سراسر زندگی اسلامی خود برای احقاق حق بی باکانه مبارزه میکرد ، از آنجا که عمار باید تحت پرورش نبی اکرم (ص) قرار گرفته و قهرمانی

عمار مع الحق والحق  
مع عمار - محمد (ص)

از قهرمانان آزادی بشر گردد يك قرن پیش از آنکه بصف جانبازان ملحق شده و در راه باری اسلام و طرفداری علی (ع) جانبازی کند، عمویش از یمن خارج شده و ناپدید می‌گردد یاسر پدر عمار با اتفاق دو برادر دیگر خود حارث و مالک عقب گمشده خویش بدیار بعید و بالاخره بمکه مرکز اجتماع عرب سفر میکنند ، پس از چندی آن دو برادر که قضائشی را بهمه آنان نگذاشته بدیار خود یمن برگشتند ، پدر قهرمان داستان ما عمار حلیف (هم پیمان) ابوحنظله بن المظفره المخزومی گردید ابوحنظله که امانت و راستی و رشادت یاسر را دید ، کنیز نیکو سرشت و دانای خود سمیه را باو تزویج کرد ، ثمره این ازدواج بامیمت شد ، این ثمره برای اسلام پرنکوافتاد (۱) و قهرمانی های او و پدر و مادرش در تاریخ انسانیت

۱- عمار در حدود سال ۵۷۰ م در مکه متولد شد

بعضی گفته اند ابوحنظله عمار را آزاد کرد در این تعبیر مسامحه شده زیرا یاسر هم پیمان ابوحنظله بود نه آنکه غلام و عبد او باشد تا اینکه عمار در ملک ابوحنظله باشد و او را آزاد سازد برای شرح بیشتری در مورد عمار بکتاب حلیف مخزوم تألیف صدرالدین شرف الدین عاملی و کتاب عمار بن یاسر تألیف استاد عبدالله سبیتی مراجعه شود

ضبط گردید ، دید عمار دارای نظر وسیم و سینه اش با کیزه تراز عرب جاهلیت که مدام لجاج میورزیدند بود .

و همین صفای خاطر او سبب شد که نام وی برای همیشه در دفتر انسانها بجزر گواری بماند ، کیفیت اسلام آوردن عمار چنین بود که (۱) صهیب که مرددانا و مطلق بود هنگامی که شنید محمد (ص) ادعای نبوت کرده خواست او را ببیند و بداند چه تازه ای را برای بشر آورده از آنجا که بر خداست که مردمی چون عمار را راهنمایی کند عمار در مسیری قرار گرفت و چون از قضیه آگاه شد با صهیب بخانه نبی اکرم روان شد تمام روز را آنان در بیت النبوه بسر بردند شاهدان قضیه و تاریخ فقط این را نقل میکنند که عمار در بازگشت حالی داشت که هیچ کاری را با ارزش تراز باسلام دعوت کردن والدین خود ندانست آنان را در اولین برخورد باسلام دعوت کرد از این تاریخ با سرسمیه عمار سه نفر مسلمان شدند (۲) کفار قریش آنانیکه نشر اسلام با منافع مادیشان منافات داشت اولین وظیفه خود را نیست کردن این خاندان تشخیص دادند این گروه خود خواه چنان این تازه مسلمانان را زجر دادند که از حد توحش گذشت اما نوری که در سینه اینان میدرخشید تابنده از مشعل فروزانی بود که از باد حوادث خاموش نمیشد هر چه بیشتر از اشراف و کفار قریش آزار میدیدند در راه هدف استوارتر میگشتند ، عمار صورت واقعی اسلام را دیده بود و دلباختگی او نسبت بدین - ساختگی نبود تا شکنجه های مردم بی ایمان او را در راه ایده و عقیده - سست کند گاهی عمار در درازا حس میکرد و آن وقتی بود که رسول خدا از کنار وی میگذشت و او را زیر شکنجه های صاحبان قدرت و خود خواهان میدید .

هر گاه پیغمبر بزرگوار آن منظره دلخراش را میدید بسیار متأثر میگردد ولی چه کند هنوز اسلام قوت نگرفته بود لذا با خاطری افسرده از آنجا عبور میکرد و آنان را بشکیبائی واداشته و میفرمود صبراً یا آل یا سرفان موعده کم الجنة ای آل یاسر بر شما باد بشکیبائی همانا جایگاه شما بهشت است ، بالاخره پدر و مادر عمار (با سر و سمیه) در زیر شکنجه جان سپردند و اولین پرچم فداکاری بر سر درخانه عمار نصب شد زیرا نخستین خانواده ای که در مکه ایمان آورده و در راه اسلام بسعادت شهادت رسیدند خانواده عمار بود ، عمار را هم تا سرحد مرگ آزار دادند اما هر چه او را بیشتر آزار میدادند بیشتر استقامت میورزید روزی عمار بشدت شکنجه و عذاب شد ، و احساس درد برای او از بقیه اوقات گرانتر بود که ابو جهل فرصت را غنیمت شمرده و بعمار گفت یا باید بخدایان ما بدنگومی و دست از دین جدید برداری یا بسر نوشت پدر و مادرت دچار میشوی ، عمار که مرگ را

بچشم خود میدید باخود اندیشید که اگر بیش از این در عقیده خود تظاهر کند هر آینه هلاک خواهد شد و از سهم بیشتری در پیشرفت اسلام و یاری حبیبش محمد (ص) که بعهدہ دارد بی بهره خواهد ماند لذا در ظاهر خواستہ ابو جهل و کفار را انجام داد و باین مآل اندیشی خود را از مرگ حتمی نجات بخشید .

عمار با آنکه قلبش مطمئن بایمان بود اما وجدانش از این کار سخت ناراحت بود بهمین جهت بانهایت شرمندگی بخدمت پیغمبر رسید رسول اکرم که اضطراب اورادید فرمود چه پیش آمده ترا - جواب داد: شر - سپس جریان را نقل کرد مانند کودکی که در دلد را بیدر میگوید گفت یا محمد کافر شدم .

پیغمبر : قلب تو در آن هنگام چه حالی داشت

عمار: در دل ایمان داشتم

محمد ص : بنابراین آسوده باش که ایمان داری پیامبر حکیم تبسم کنان اورا تسلی بخشید و از آنجا اصل مهم تقیه وضع شد ، آنگاه ابن آبه شریفه نازل شد .

من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من

شرح بالكفر صدراً فعليه من غضب من الله و لهم عذاب عظیم (۱)

(در اینجا مناسب میدانم که بحثی بپیرامون قانون تقیه بطور خلاصه بنمایم

(تقیه آنگاه لازم بلکه واجب است) عقلاً و شرعاً که دو فعل یادو حکم که معارض یکدیگر واقع شده اند باهم سنجیده شوند و هر کدام که اهمیتش بیشتر بود از اجرای دیگری خودداری و تقیه شود مثلاً کافری مسلمانی را اسیر کرده و از او میخواهد که یا باید روزه ماه صیام را افطار کند یا فرزندش را وی میکشد در اینجا فوراً باید تقیه شود و برای حفظ جان فرزندش روزه را افطار کند ولی اکنون امر تقیه که يك موضوع زنده و مفیدی برای مسلمانان میباشد بصورت دیگر در آمده و در نزد عوام اینطور معنی شده و فهمیده اند که مسلمانان برای حفظ مختصری مال یا جاه و مقام - دین خود را بدهند.)

بنابراین عمار از بیم شکنجه یا ترس مرگ تظاهر بعقیده کفار نکرد بلکه مصلحتی را در نظر گرفت که بسیار ارزش داشت و گرنه او از این قبیل آزارها زیاد دیده بود .

چنانکه تاریخ مینویسد، گاهی بدنش را داغ میکردند که گوشت بدنش میسوخت و بوی سوختگی فضا را پر میکرد، گاهی زره آهنین در برش میپوشانیدند و در میان

آفتاب سوزان حجاز نگاهش میداشتند که سرا پایش از شدت حرارت آتش میگرفت  
گاهی اورامیان آب داغ میانداختند و در همین حال تازبانهاش میزدند، بر همه این عذابها  
صبر میکرد و عقیده آنان را بیاد استهزاء میگرفت.

بس عمار میخواست زنده بماند تا اسلام را که هنوز یاران زیادی نداشت یاری کند  
و از دشمنان اسلام انتقام بگیرد، پیش بینی او هم درست بود زیرا در جنگ بدر و سایر غزوات  
با کمال شهامت و دلاوری با کفار جنگید در جنگ یمامه خالد بن ولید که فرمانده سپاه بود  
فرار کرد سپاهیان هم رو فرار گذاشتند اما عمار این را در مرد غیور و مجاهد با آنکه  
کوشش بریده شده بود مردانه می جنگید و فریاد میزد ای مسلمانان آیا از بهشت  
میگریزید.

خلاصه اگر عمار زندگی را میخواست برای یاری دین و دفاع از هدف عالی  
اسلامی بود.

عمار این مجموعه فضائل و کمالات بقدری از پیغمبر دانش آموخت که یکی از  
دانشمندان و فقهاء بزرگ گردید عمار مجسمه زهد و تقوی و راستی و فضیلت بود او اول  
کسی است که در خانه خود برای عبادت مسجد ساخت در جلالت او همین بس که پیغمبر فرمود:

من سب عمار آفقد یسبه الله و من بیغض عماراً فقد یغضه الله (۱)

و نیز فرمود: ان الجنة تشتاق الی اربعة علی و عمار و سلمان و ابی ذر (۲)  
(بهشت شوق دیدار چهار نفر را دارد آنان علی و عمار و سلمان و ابی ذر میباشند)

تا تمام

۱ - کتاب عمار بن یاسر تألیف استاد سبیتی ص ۱۰۰

۲ - الغدير ج ۸ ص ۳۱۵ نفس الرحمن مرحوم نوری ص ۱۰۱

من علامات شرک الشيطان الذی لاشک فیہ ان یکون الرجل  
فحاشاً لا یبالی مما قال و لا ما قیل فیہ فانه لعب به .

(جعفر بن محمد الصادق)

از علامات شرک شيطان در نطفه که شکی در آن نیست، اینست

که مرد بسیار فحش میدهد با کسی ندارد از آنچه میگوید و از آنچه  
در حق وی میگویند همانا شيطان باوی بازی کرده است